

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۲۱ مارچ ۲۰۱۷

تصحیح، تنظیم و شرح لغات: خ. معروفی

## دیوان

"عبدالله شهاب تُرشیزی هروی"

۲۴۱

مُلحدنامه

-۷-۱-

## رفتنِ دختر به خانه پدرِ خویش

چو کُسپاره غمگین دل و خسته روی  
پدر زان فضیحت، اُقا چاک کرد  
همی گفت: آه این چه رسوائی است  
دریغاً، که نامم بدل شد، به ننگ  
کنون این بلا را چه افسون کنم  
از آن پس به دختر چنین گفت: مرد  
چه بود اینکه کردی تو با جان من  
به پیش پدر رفت، از نزد شوی  
تپانچه<sup>۲</sup> به رخ زد به سر خاک کرد  
که بر من، ازین شوم هرجائی است  
سزد گر کننیم نهان، زیر سنگ  
کئی از گردن این طوق، بیرون کنم  
که ای کُس فروشنده هرزه گرد  
ترا زهر بادا، همه نان من

<sup>۱</sup> - "قبا چاک کردن"؛ یعنی "گریبان دریدن" و "بیخن پاره کردن"

<sup>۲</sup> - "تپانچه" کلمه ترکی ست و در معنای "سیلی". در اصل دیوان در هیئت "تپانچه" آمده است، که غلط است و تصحیح گردید!!!

دل آزرده و مُنفعِـل ساختی  
و یا کشته در چارراه افگم  
چو دیدند خباز را، بیقرار  
همان کندن ریش و مویت ز چیست؟  
چنین ماجرا هاش، در آس بود  
که از کیر، کُس را نباشد گزیر  
به شهری چنین، کی بماند دُرست  
کزین گونه بسیار داریم یاد  
که در خانه، قفلش به هم در شکست  
توئی، درخور بند و زندان و چاه  
نظر کرد هر گوشه در خاص و عام  
کُش سبزه ور شد، به سان چمن  
که امروز ازین فتنه و شر رهی  
که اکنون روی، پیش آن نیکمرد  
به پیشش فرو باری از دیده خون  
مگر بندی آن بار، در پشت او  
همه کس ازین خانه، بیگانه ماند  
بیامد بر خان<sup>۴</sup> گردنفر از  
بنالید، نالیـدنی دردناک  
مکن پیش مردم مرا، روی زرد  
ز کوی خرابات، آمد برون  
ز بهر کنیزیش، کردی قبول  
ز من، بهر منت گزاردن بگیر  
دگر باره، پیشش زمین بوسه داد  
زمانی ز اندیشه، دم در کشید  
گهی غیرتش کرد با حرص، جنگ  
سر و پای غیرت به هم در شکست

مرا پیش مردم خجل ساختی  
ترا همچو سرگین به چاه افگم  
زنی چند کدبانوی کیرخوار  
بگفتند کاین های و هویت ز چیست؟  
کسی را، که در خانه دختر بود  
ندانی تو! ای مرد هوشیار و پیر  
کُس تازہ و دختر شوخ و چُست  
نه تنها فلک بر تو، این در کشاد  
بسی دختر شوخ دیدیم و مست  
بدین کار دختر ندارد گناه  
چو دیدی، که دختر بر آمد به بام  
عیان شد دو پستانش، از پیرهن  
ببایست او را، به شوهر دهی  
ندارد جز این چاره این رنج و درد  
زبان برگشایی، به پند و فسون  
نهی بُدره سیم در مشت او  
وگر نه ترا دخت، در خانه ماند  
همان لحظه خباز بیچاره، باز  
سر عجز بنهاد پیشش، به خاک  
چنین گفت: کای سرور نیکمرد  
چنان دان، که این قحبه زشت دون  
تواش توبه دادی به شرع رسول  
نگویم، که از بهر گادن بگیر  
پس آن بُدره زر، به پیشش نهاد  
جوانمرد چون بدره زر، بدید  
گهی حرصش افگند در بدره، چنگ  
سرانجام، از حرص پولاد دست

<sup>۳</sup> - ب. بر سر  
<sup>۴</sup> - "خان" مراد از "خانه" است

رَو آن قصبه پاره کس را، بیار  
 بدان سرور نیک منظر، سُپرد  
 ولی کام دل هیچ با او، نراند  
 به تُرشیز آمد ز ملک عراق  
 حکومت گرفت، اندران سرزمین  
 که کوبنده در، کنده نهاد آگاز  
 بدان سان، که از جان خود سیر بود  
 که درمان گُس، از کجا وز چه گُس  
 نشسته پُر از غم، به کنج وثاق  
 همی ریخت بر چهره خونا ب تر  
 میان من و کیر، دوری فگند  
 که هرگز نیارد ز من، هیچ یاد  
 وزو رنج و خواری نصیب من است  
 چو آمد درین خانه،<sup>۸</sup> کافور خورد  
 مبیناد گُس، رنج و دردی چنین  
 خرابات کاشان،<sup>۱۰</sup> مُقامم شدی  
 به هر لحظه، زیر کسی خفتمی  
 که هر دم شدی جعبه ام، پر ز تیر  
 شود با بتان پریچهر، یار  
 رود خدمت بانو آرد، به جای  
 که بوزینه ای آرد، از بهر من  
 ز کیر که جویم،<sup>۱۲</sup> همآورد کس  
 زنی بود، چرمینه باز کهن  
 سخنها ی او، یک به یک گوش کرد

به خباز گفـتا، که سهل است کار  
 دگر باره خباز او را بُرد  
 پذیرفت او را، به کُنجی نشاند  
 ز بیغاره<sup>۵</sup> اهـل کین و نفاق  
 چو اقبال گردید، با وی قرین  
 برین نیز بگذشت سالی دراز  
 گُس سیمتن طـالب کیر بود  
 شب و روز ذکرش همین بود و بس  
 یکی روز، آن گلرخ سیم ساق  
 به تنهائی، اندر فراق ذکر  
 همی گفت: دردا، که بخت نژند  
 فتادم، به دست یکی بدنهاد  
 همه عیش او، با رقیب من است  
 در آن خانه گفـتی،<sup>۷</sup> سقنقور خورد  
 خدا گم کند، نام مردی چنین  
 چه بودی<sup>۹</sup>، که دوران به کامم شدی  
 دران کوچه، خاشاک ره رُفتمی  
 و یا کردیم<sup>۱۱</sup> ترکمانان، اسیر  
 شنیدم، که بـوزینه هـوشیار  
 چو از خانه بیرون رود، کدخدای  
 مرا محرمی نیست، در شهر من  
 چه سازم چه درمان کنم درد کس  
 دران خانه، از قـبـگان<sup>۱۳</sup> زمن  
 شنید از پس پرده آن آه و درد

<sup>۵</sup> - بیغاره = طعنه و سرزنش - در پشتو «بیغور» شده

<sup>۶</sup> - گاز = فانه

<sup>۷</sup> - "سقنقور" نوعی از ماهی، که خوردنش شهوت را تیز می کند

<sup>۸</sup> - "کافور" شهوت را خاموش می کند، برخلاف "سقنقور"

<sup>۹</sup> - "چه بودی"؛ یعنی "چه می شد" یا "کاشکی"

<sup>۱۰</sup> - "مُقام" (به ضم میم) اسم مفعول از مصدر "اقامت" و در معنای "اقامتگاه" و "خانه و منزل"

<sup>۱۱</sup> - "کردیم"؛ یعنی "می کردند"

<sup>۱۲</sup> - "همآورد"؛ یعنی "برابر" و "مناسب حال" و "همقراخ"

<sup>۱۳</sup> - "زمن" مخفف "زمان" و درینجا مراد از "روزگار" است

دلش سوخت بر ناله و زاریش      بدان خانه آمد به دلداریش  
بدو گفت: کای مستمند غریب      چرا درد پنهان کنی، از طبیب

\* \* \*